

مرگ و وحدت جمعی دوباره

برانیسلاو مالینوفسکی^۱

ترجمه: سهیل سلیمیان^۲

چکیده

آنچه پیش رو داریم، مقاله‌ای از برانیسلاو مالینوفسکی با عنوان «مرگ و وحدت جمعی دوباره»^۳ است که این مقاله خود بخشی از کتاب وی با عنوان جادو، علم و دین

۱ مالینوفسکی در سال ۱۸۸۴ در شهر کراکوف در لهستان کنونی که در آن زمان در امپراتوری اتریش - مجار قرار داشت، متولد شد و تحصیلات خود را در دانشگاه‌های کراکوف، لایپزیک و لندن ادامه داد. وی در سال ۱۹۰۸ به درجه دکترای ریاضیات نائل آمد و بعد هم به مطالعه در زمینه شیمی و فیزیک پرداخت. پس از مطالعه کتاب شاخه زرین شیفته انسان‌شناسی شد و علوم طبیعی را به وادی فراموشی سپرده و برای تحصیل انسان‌شناسی به انگلستان رفت.

در جزایر تروبرایانت روش‌شناسی موسوم به مشاهده مشارکتی را که بعدها به مشخصه انسان‌شناسی بریتانیا تبدیل شد، تدوین کرد. مالینوفسکی رویکرد خود را کارکردگرا می‌دانست. از جمله مهم‌ترین آثار مالینوفسکی می‌توان به آرگونت‌های اقبانوس آرام غربی، جنایت و آداب و رسوم در جامعه وحشی، میل جنسی و فرونشانی آن در جوامع نامتمدن، زندگی جنسی وحشیان در شمال غربی ملانزی و باغ‌های مرجانی و جادوی آن‌ها اشاره کرد.

۲. کارشناس ارشد مردم‌شناسی (Soheile salimian @yahoo.com)

۳. این مقاله ترجمه مقاله «جادو، علم، دین» برانیسلا مالینوفسکی است:

Malinowski, Branislaw (1955) , Magic, science and Religen Ed: james Needham

ادامه صفحه بعد

به شمار می‌رود.



مقاله حاضر به دو موضوع کلی مرگ و مراسم پس از آن اختصاص دارد که در بخش اول مالدینوفسکی به بحث مرگ و نگرش دوگانه‌ای که نسبت به آن وجود دارد، می‌پردازد و سپس در ادامه، ضمن بیان وجوه اشتراک بین مراسم تدفین و سوگواری در جوامع مختلف، نتایج و کارکردهای آن مراسم را مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌دهد.

کلید واژه‌ها: مرگ، وحدت جمعی، مالدینوفسکی

مقدمه

مرگ بحرانی‌ترین مسئله زندگی در تمام مذاهب محسوب می‌شود و از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است. مرگ در واقع وسیله راهیابی به جهان دیگر است. بر طبق نظر اکثر مذاهب کهن، البته نه همه آنها، بخش عظیمی از القای مذهبی ناشی از همین مسئله است. و این موضوع به طور کامل در مورد نظریات ارتدکسی هم صادق می‌باشد. بشر مجبور است در زیر سایه مرگ زندگی کند و با وجود تمام دلبستگی‌ها و لذات دنیوی، از فرجام کار خویش، بیمناک باشد. زندگی به واسطه مرگ به تعهد خود عمل می‌کند.

(MacMillan; repr. Farden Ciy, Ny: Doubleday. 1955)

که در کتاب ذیل مجدداً به چاپ رسیده است.

Roobben, Anonius CGM (2004 Deah, Mourning and Burial: New York, Blackwell publishing press

مرگ و زندگی جاودان پس از آن، انکار نشدنی است و همیشه از آغاز تا کنون به عنوان نگران‌کننده‌ترین حس بشری از آن یاد می‌شود. با توجه به اینکه مرگ نقطه مقابل زندگی است، پس حتماً پیچیده‌ترین واکنش‌های عاطفی بشر نسبت به زندگی، در نگرش او نسبت به مرگ هم وجود دارد. در اینجا رویدادها و تجربیات پیاپی زندگی در یک مسئله خلاصه شده است و این مسئله به خودی خود باعث تحریک هیجان و طغیان مظاهر مذهبی می‌شود. باید اضافه کرد که طرز تفکر اکثر انسان‌های اولیه بیشتر از آنچه که ما فکر می‌کنیم شبیه نحوه نگرش ما نسبت به مسئله مرگ است، حتی بسیاری از اوقات تفکر پیچیده‌تری نیز داشته‌اند. اغلب مردم‌شناسان اظهار می‌کنند که: عمده‌ترین دلیل بقای عمر، ترس از جسد و روح است. این تفکر دوگانه ساخته و پرداخته ذهن شخصی غیر از ویلهیم واندت نیست. او به عنوان هسته مرکزی تمام اعتقادات و تجربیات مذهبی شناخته شده است. با این حال این ادعا تنها به عنوان نیمی از حقیقت و نه تمام آن، مد نظر است. عواطف، به‌شدت پیچیده و حتی متناقض هستند. با توجه به وابستگی عاطفی افراد، هنوز دو عامل عمده یعنی عشق به مرده و تنفر از جسد، همچنین از بین رفتن عوامل تکان‌دهنده ترس، مانع از تعجیل در مراسم تدفین می‌شود. به نظر می‌رسد که این مطلب در رفتار خودانگیخته و تشریفات مذهبی مراسم تدفین کاملاً مشخص است. برای مثال در مراقبت از جسد، نحوه تدفین یا مراسم یادبود پیش از خاک‌سپاری، همیشه ترس و دلهره‌ای آمیخته به عشق مقدس در افراد مشاهده می‌شود. این افراد شامل خویشاوندان نزدیک است؛ مادری در عزای پسر، بیوه‌زنی در سوگ شوهر یا فرزندی در غم از دست دادن والدین خود. ولی این ترس و دلهره هرگز به صورت عوامل منفی به تنهایی یا حتی به صورت عامل برتر، ظاهر نمی‌شوند.

در روش‌های مختلف تدفین در سراسر دنیا، نوعی تشابه قابل توجه وجود دارد؛ با نزدیک شدن مرگ فرد در حال احتضار، تمام خویشاوندان نزدیک و گاه تمام افراد قبیله به هر قیمتی که شده است بر سر بالین او جمع می‌شوند. به این ترتیب، این حس شخصی که فقط توسط این فرد تجربه می‌شود به دیگر افراد قبیله هم منتقل می‌گردد. معمولاً افراد به چند گروه تقسیم می‌شوند. بعضی از خویشاوندان، نزدیک جسد و

نظاره‌گر آن هستند. بعضی‌ها خودشان را برای اتفاق قریب‌الوقوع و عواقب آن آماده می‌کنند. شاید بقیه هم ایفای نقش در انجام مراسم مذهبی را به عهده گیرند. برای مثال، در بخش‌هایی از ملانزی، نزدیکان، دور می‌ایستند و فقط خویشاوندان سببی، آداب مراسم را به جای می‌آورند. در حالی که در بعضی از قبایل استرالیا عکس این قضیه هم دیده شده است.

وقتی شخصی می‌میرد، بدن او را می‌شویند، سپس با زیورآلات زینت می‌دهند، بعضی اوقات هم منافذ بدن را پر می‌کنند و مرده را به حالت دست و پا بسته به خاک می‌سپارند. پس از طی این مراحل، جسد در معرض دید عموم قرار می‌گیرد و مهم‌ترین بخش که همان سوگواری است، آغاز می‌شود. کسانی که شاهد مرگ و پیامد حاصل از آن در بین قبایل بدوی هستند، همچنین کسانی که این رویدادها را با قبایل نامتمدن دیگر مقایسه می‌کنند، حتماً متوجه تشابه اساسی در روند کاری آنها می‌شوند. همیشه در بین بربرها، کم و بیش غم و اندوه و سوگواری حالت غلوآمیز و سنتی دارد. این حالت در بین آنها، از فردی به فرد دیگر انتقال می‌یابد و در نهایت به صدمه بدنی منتهی می‌شود. نمونه این صدمات، آسیب رساندن به بدن و کندن موی سر است. البته این اعمال در حضور مردم و به دنبال شیون و زاری انجام می‌گیرد. اعمال متداول دیگر، شامل رنگ کردن بدن به شکل سیاه و سفید، تراشیدن یا اصلاً تراشیدن موها و پوشیدن لباس‌های عجیب و پاره پاره است.

معمولاً سوگواری افراد در اطراف جسد، بدون هرگونه دلهره و خویشتن‌داری انجام می‌گیرد و نوعی وظیفه مقدس محسوب می‌شود که مورد توجه همگان است. خیلی اوقات، بدن مرده بر روی زانوهای فرد نشسته‌ای قرار می‌گیرد و نوازش و تکریم می‌شود. این عمل به همان اندازه که آداب و رسوم مذهبی به شمار می‌رود، خطرناک و نفرت‌انگیز است، ولی به هر حال وظیفه‌ای است که به عهده شخصی گذاشته می‌شود و باید تمام و کمال انجام شود. بعد از مدتی، جسد باید درون قبر بسته یا باز قرار گیرد، یعنی می‌تواند در غار، سکو، درختان تو خالی یا مکانی دور، بر روی زمین باشد یا اینکه سوزانده یا درون قایق در مسیر آب رودخانه قرار گیرد. شاید انجام این آداب و

رسوم ما را به مهم‌ترین بخش، یعنی دو جنبه متناقض کار، رهنمون کند؛ یکی حفظ بدن یا اجزایی از بدن شخص مرده به صورت سالم و دست‌نخورده و دیگری تمایل به از بین بردن و نابود کردن آن است. حالت کلی این تمایلات، مومیایی کردن و سوزاندن اجساد است. مومیایی کردن و سوزاندن اجساد یا انجام هر عملیات میان مرحله‌ای دیگر که صرفاً بر حسب تصادف انجام شود و به عنوان عادت در بین جوامع رواج داشته باشد، بدون وجود تاریخچه‌ای که معرف آن باشد، غیرممکن است. انجام چنین سنتی به طور آشکار نحوه نگرش بازماندگان، دوستان و دوستانان فرد متوفی را نشان می‌دهد. آرزوی تمام آنها حضور شخص فوت شده در این دنیاست و ترس و تنفرشان به دلیل نبود او به واسطه وقوع مرگ، کاملاً احساس می‌شود.

یکی از انواع افراطی و جالب توجه در این نحوه نگرش دوگانه، **همنوع‌خواری**^۱ است. هم‌نوع‌خواری، سنتی است که در آن افراد به خاطر خویشاونددوستی، گوشت بدن مرده را با هم می‌خورند. این کار در نهایت تنفر و ترس انجام می‌گیرد و معمولاً به حالت تهوع شدیدی منجر می‌شود. ولی در عین حال، عمیق‌ترین احساسات یعنی تکریم، عشق و مهرورزی به مرده از سوی افراد احساس می‌شود. در واقع این عمل در بین ملانزی‌های گینه نو وظیفه مقدسی به شمار می‌آید. با توجه به اینکه سفیدپوست‌ها مجازات سختی را برای انجام این کار در نظر گرفته‌اند، ولی باز هم این عمل به طور پنهانی انجام می‌شود. مالیدن گوشت مرده به بدن، در استرالیا و پاپوآسیا رایج است. شاید این عمل هم یکی از انواع این آداب و رسوم باشد. در تمام این آداب و رسوم مذهبی، بستن جسد و شکستن استخوان‌ها، مورد علاقه و توجه افراد بوده است. چون وقتی بدن شخصی که اجرای مراسم را به عهده دارد با بدن مرده تماس می‌گیرد، نجس و ناپاک می‌شود، پس باید بدن خود را بشوید و آثار ناپاکی را کاملاً برطرف کند، سپس مراسم تطهیر را انجام دهد. با وجود این، آداب مراسم تدفین، بشر را مجبور می‌کند تا بر نفرت و ترسش غلبه کند. همچنین به او کمک می‌کند تا در عرصه وابستگی،

1. cannibalism

خویشاوند دوستی و اعتقاد به بقای روح و زندگی جاودان، پیروز باشد. شاید جالب باشد در اینجا درباره یکی از مهم‌ترین آئین‌های رسمی یک فرقه مذهبی صحبت کنیم. به نظر من مهم‌ترین مسئله در تحلیل این موضوع، نقش نیروهای عاطفی مستقیم است. این نیروها از طریق تماس و برخورد با مرده به وجود می‌آیند. آنها اساسی‌ترین و قوی‌ترین نیروهایی هستند که در تعیین رفتار و نحوه عملکرد افراد زنده نقش به‌سزایی دارند. اعتقاد به روح و زندگی دوباره در جهانی دیگر، باوری درونی است که با این نیروها مرتبط است. در اینجا به مسئله همزادگرایی برمی‌گردیم. بخشی که به واسطه آن، مذاهب بدوی را مورد بررسی قرار دادیم. ماده اصلی تشکیل‌دهنده روح و منشأ روانی این اعتقاد چیست؟

انسان بدوی به شدت از مرگ می‌ترسد، احتمالاً ترس از مرگ، حس غریزی پنهانی است که در بین انسان و حیوان مشترک است. او قادر نیست مرگ را به عنوان پایان کار درک کند و از رو به رو شدن با عقیده فنا‌ی کامل بیمناک است. اعتقاد به روح و زندگی معنوی، به واسطه چنین تجربیاتی به وجود آمده و تایلور^۱ این اعتقادات را کشف کرده و توضیح داده است. درک این عقیده به انسان کمک می‌کند تا با قبول زندگی معنوی پس از مرگ، به تسلی خاطر برسد. با این حال همیشه احساسات دوگانه و پیچیده‌ای نظیر بیم و امید در رویارویی با مرگ وجود داشته‌اند. پس باور زندگی پس از مرگ هم نمی‌تواند باعث کم‌رنگ شدن این احساسات شود. در لوای آرامش ناشی از امیدواری و اشتیاق فراوان برای جاودانگی، سختی باور به مرگ بویژه در مورد خویشتن، نگرانی‌های شدید و متضادی را ایجاد می‌کند. درک شواهد خارجی همچون تجزیه شدن بدن مرده و از بین رفتن جسم، باعث می‌شود که انسان به لحاظ فطری در هر مرحله از تمدن که به سر می‌برد، ترس و نگرانی پنهانی از نابود شدن و از بین رفتن در خود احساس کند. مذهب، با توجه به نقش نیروهای عاطفی و معمای زندگی و مرگ، در خیلی از باورها ریشه دارد. برای مثال، مذهب در مورد انتخاب آیین سنتی، داشتن

1.taylor

دیدگاه مثبت نسبت به مرگ، اعتقاد به جاودانگی و جدایی روح از جسم و ادامه زندگی در حیات اخروی، نقش اساسی ایفا می‌کند. مراسم و آیین‌های گوناگونی به منظور تسلی خاطر از دست رفتگان برگزار می‌شود که خود دلیل درستی این باورهاست.

بنابراین، اعتقاد به جاودانگی، بیشتر نتیجه الهام عاطفی عمیق است تا نوعی اصل فلسفه قدیمی. اعتقاد بشر به زندگی ابدی، از موهبت‌های مذهب به شمار می‌رود. مذهب با قضاوت درستی که انجام می‌دهد، بهترین راه پیشنهادی را انتخاب می‌کند. این انتخاب بین دو مقوله امید به زندگی جاودان و ترس از نابودی انجام می‌گیرد. اعتقاد به ارواح برخاسته از اعتقاد به جاودانگی است و ماهیت روح واقعی بوده و از احساس پاک و میل به زندگی جاودان سرچشمه گرفته است. بنابراین، این ماهیت واقعی چیزی نیست که بشر در رویا و خیال خود به آن پردازد. مذهب، مانع از تسلیم شدن انسان در برابر مرگ و نابودی می‌شود و در انجام این کار، رویا، توهم و خیال را به طور کامل مورد بررسی قرار می‌دهد. مرکز اصلی فلسفه روح‌گرایی، در عمیق‌ترین لایه‌های عاطفی وجود بشر، یعنی عشق به زندگی، نهفته است. بنابراین، همان‌طور که اعتقاد به جاودانگی و زندگی ابدی در جهان دیگر را می‌توان به عنوان روح ایمان در نظر گرفت، مراسم سوگواری پس از مرگ را هم می‌توان به عنوان نوعی الگو، عملی مذهبی به حساب آورد. در ادامه توضیحات مربوط به آداب مراسم سوگواری باید به این نکته مهم اشاره کرد که سرخوردگی ناشی از انجام مراسم کفن و دفن و سوگواری، بیانگر احساس ناامیدی و درماندگی در تمام قبیله است. تمام این اعمال انجام شده در تأیید احساسات طبیعی‌شان انجام می‌شود. در واقع آنها به واسطه بروز این واکنش‌ها، یک رویداد اجتماعی را به وجود می‌آورند که باعث برانگیخته شدن دو چندان احساسات در افراد می‌شود. سوگواری و تظاهر به گریه کردن و نحوه برخورد با مرده و اجرای مراسم نوعی وظیفه محسوب می‌شود که در میان بدویان از ارزش و اهمیت قابل توجهی برخوردار است.

این وظیفه چیست؟ برگزاری آئین و رسوم اولیه مثل تقدیس خوراک و قربانی کردن، باعث شد تا بشر به تأمین آتیه گروهی و استفاده از نیروی فراوان روی آورد.

توتمیسم^۱ نگرش عملی و رضایت بخش انسان را درباره علاقه انتخابی او نسبت به پیرامونش مورد بررسی قرار می دهد. اگر این عقیده از دیدگاه عملکرد بیولوژیکی مذهب در نظر گرفته شود، درست است. البته چند نمونه مشابه هم باید از طریق این آداب و رسوم اجرا شود.

با توجه به تعداد کم آدمها در قبایل بدوی، مرگ افراد اعم از زن و مرد، هیچ اهمیتی ندارد. تنها آشنایان و دوستان نزدیک به شدت متأثر می شوند. بویژه اگر مرده، شخص مهمی باشد، به طرز ناخوشایندی اندامش را قطع می کنند. تمام این وقایع روند طبیعی زندگی را مختل می کند و اصول اخلاقی جامعه را متزلزل می سازد. تغییراتی از قبیل تاب نیارودن در برابر ترس و وحشت، تنها گذاشتن جسد، فرار از روستا و از بین بردن متعلقات مرده وجود دارد و اگر زمینه برای چنین تغییراتی فراهم شود، فروپاشی قبیله و اصول اولیه تمدن حتمی است. تمام اینها مواردی هستند که ما علاقه زیادی به توضیح درباره آنها داریم. بنابراین، هم و غم افراد در جامعه بدوی، بیشتر از میان برداشتن جسد شخص فوت شده است. با به کارگیری قسمتی از نیروهای عمیق صیانت نفس که غریزی هم هستند، انسجام و وحدت گروهی به مخاطره می افتد، البته به وقوع پیوستن چنین اتفاقی به آداب و رسوم، نظم و ترتیب و به طور کلی فرهنگ جامعه هم بستگی دارد. بنابراین اگر انسان بدوی همیشه در برابر ضربه مهلکی که مرگ بر او وارد می آورد، تسلیم شود، آداب و رسوم مربوط به آن جامعه از بین می رود و دیگر تمدنی باقی نمی ماند.

پیشتر متوجه شدیم که مذهب به واسطه تقدیس و ارزیابی مجموعه تغییرات، اتحاد روانی را به بشر ارزانی می دارد. مذهب دقیقاً همین وظیفه را در قبال کل قبیله هم برعهده دارد. افراد زنده که عهده دار اجرای مراسم هستند، با بدن مرده و محل دفن او تماس دارند، این کار تأثیراتی را به دنبال خواهد داشت و در تمام مذاهب، اعتقاد به ارواح و تأثیرات خوب و بد ناشی از آن و انجام اعمال مذهبی بر روی نیروهایی از

1. totemism

قبیل ترس، ناامیدی و تضعیف روحیه اثر متقابل دارد. این نیروها، نیروهای گریز از مرکز هستند و در زمان فروپاشی وحدت جمعی و تضعیف روحیه از قوی‌ترین منابع وحدت جمعی دوباره محسوب می‌شوند.

در مجموع باید گفت، مذهب، پیروزی فرهنگ و رسوم را بر واکنش منفی و مخالف غریزه تضمین می‌کند، هرچند که این واکنش ناچیز باشد.

